

آزاده آزاد

# پدریت غاصبانه



مقاومت زنان

جهان



پدریت غاصب ،  
منشاء ستمکشی مشترک زنان جهان

نوشته آزاده آزاد

"این کتاب را پیمنا سبت صدمین سال نگارش "منشاء خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت" (۱۸۸۴) توسط فردریک انگلس ، و بعنوان نقد و پاسخی بر آن ، به زنان ایرانی تقدیم میدارم."

آزاده آزاد

۱۷ اسفند ۱۳۶۲ (۸ مارس ۱۹۸۴)

## فهرست

صفحه	
۹	پیشگفتار .....
۲۱	۰۱ انگلس و نارسائی تز مالکیّت خصوصی .....
۳۱	۰۲ روند تولیدمثلی .....
۴۷	۰۳ شکلبندی جامعه زن محوری عصرسنگ .....
۶۹	۰۴ ویژگیهای جامعه زن محوری عصرسنگ .....
۱۱۳	۰۵ کشف پدریّت بیولوژیک و دیالکتیک پدریّت اجتماعی .....
۱۲۹	۰۶ اولین اقدامات به آفرینش پدریّت اجتماعی .....
۱۶۵	۰۷ آمازونیسیم .....
۱۷۵	۰۸ جامعه مادرتباری - مردسالاری عصرمفرغ .....
۱۸۹	۰۹ خصلت قهرآميز گذار به سیستم پدرتباری .....
۱۹۵	۱۰ آفرینش پدرتباری و پدرسالاری .....
۲۱۵	نتیجه .....
۲۲۱	ضمیمه یکم .....
۲۴۳	ضمیمه دوّم .....
۲۴۵	ضمیمه سوّم .....
۲۵۹	ضمیمه چهارم .....
۲۶۳	ضمیمه پنجم .....
۲۷۱	کتابشناسی .....

### پیشگفتار

مخالفت سازمانهای چپ ایران با تظاهرات زنان تهران بر علیه تحمیل حجاب توسط دولت خمینی در ۱۷ اسفند ۱۳۵۸، که بموازات سرکوب فیزیکی آنان توسط توده های مردان و بویژه اسلام گرایان صورت گرفت، نقطه عطفی بود در تاریخ مبارزات همه زنان ایرانی برای کسب آزادی و استقلال و حقوق فردی و اجتماعی خویش. مخالفت عملی سازمانهای چپ با انحلال بردگی جنس مؤنث و بی اعتباری اینچنینی آنان باعث آن گردید که برای اولین بار از یکسو مسئله تشکیل سازمانهای واقعا مستقل زنان بطور جدی و در سطحی وسیع مطرح گردد، و از سوی دیگر مطالعه عمیق و مستقلا نه نوشته های بنیانگزاران سوسیالیسم با اصطلاح علمی در باره زنان بصورت نیازی مبرم درآید. در مقطع کنونی بحران روابط زن و مرد ایرانی، چنین مطالعه ای بس ضروری تر از تشکیل فوری يك سازمان مستقل زنان برای کسب رهایی شان از یوغ جنس مذکر میباشد. زیرا که در واقع "استقلال" يك سازمان سیاسی نه تنها با میزان "قدرت تصمیم گیری" آن نسبت به سازمانهای دیگر ارزیابی میشود، بلکه بویژه با "استقلال جهان بینیش" نسبت به نگرش اجتماعی- سیاسی ساز-مانهای دیگر در ارتباط است. و دستیابی زنان بیک جهان بینی ویژه خود، یعنی به يك جهان بینی متفاوت با بینشهای بظاهر گوناگون جنس مذکر، مستلزم تلاشی پیکیر در پاسخ به مدها ستوالی است که در پروسه مبارزات فردی و اجتماعی- سیاسی خود آنان برایشان مطرح گردیده است.

یکی از اساسی ترین سئوالاتی که برای جنبش معاصر آزادی زنان ایران و جهان مطرح بوده و سوژه کتاب حاضر را تشکیل میدهد، مسئله خاستگاه و منشاء اجتماعی- تاریخی ستم کشی مشترک و ویژه زنان (۱) و استیلاي مردان میباشد. و از آنجاکه از

۱. منظور از ستم کشی مشترک و ویژه زنان آن نوع ستم کشی است که از جانب همه مردان بر همه زنان، و فقط بر زنان، صرف نظر از نژاد و ملیت و طبقه اجتماعی ایندو گروه جنسی، اعمال میشود.

یکسو چپ جهانی موقعیت زیردست زنان و ریشه های اجتماعی-تاریخی بردگی آنان را همواره بر پایه دستاوردهای کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" فردریک انگلس (Friedrich Engels) تعبیر و تفسیر نموده، و از سوی دیگر بدون معرفی و نقد تزه های این یگانه اثر کلاسیک مارکسیستی در باره منشاء اسارت زنان، هرگونه پاسخی رضایت بخش به سؤال فوق امکان ناپذیر مینماید؛ از اینرو تمامی فصل اول دفتر حاضر و برخی از سطور فصول بعدی آن بطاینکار اختصاص داده شده است.

معهدا لازم است که در معرفی و نقد تألیف انگلس از اینهم پا فراتر نهاد. زیرا که این تألیف که در سال ۱۸۸۴، یعنی درست یک قرن پیش نگاشته شده، مانند بسیاری از مطالعات مربوط به زنان که در نیمه دوم قرن نوزدهم انجام گرفته، صرف نظر از نا-رسانی استدلالهایش در مورد منشاء ستم کشی جنس مؤنث، مملو از پیشداوریها و اخلاقیات زن ستیزانه (misogyny) (۱) و بیژة عصر ویکتوریائی، اشتباهات مردم شناختی و باستانشناختی و تاریخی، ذهنی گرائیهای غیرمنطقی و ناهمگونگ و تعبیر و تفسیرهای اجحاف آمیز نیز هست. از اینرو بی فایده نخواهد بود که پیش از معرفی کتاب انگلس در فصل اول، در این مقدمه به ذکر پارهای از این اشتباهات و پیشداوریها پردازیم تا شاید پنداره ای کلی از کم اعتباری این اثر مارکسیستی بدست آید.

۱. انگلس تاریخ را به سه دوره "وحشیگری"، "بربریت" و "تمدن" تقسیم کرده است. حال آنکه این نامگذاریها حاکی از یک نوع پیشداوری قوم پرستانه (ethno-centriste) و در عین حال پدرسالارانه است: لئون ابنسور (Léon Abensour) (۲) ملاحظه کرده است که این مردمان پدرسالاری طلب، بویژه رومیها، بودند که همه مردمانی را که در نزدشان حق باستانی مادری در برابر حق نازة حاکمیت پدرسالاری یونانی - لاتین هامقاومت میکرد، "بربر" میخوانده و خویشتر را "تمدن" میشمردند. این معیاری است که انگلس با ناهشیاری تمام از آن خود کرده است.

۱. در اینجا، واژه "زن ستیزی" بعنوان مترادف فارسی میزوژینی (misogynie) که بمعنای تحت اللفظی نفرت از زن یا تحقیر زن است (از -mis(o) بمعنای متنفر بودن، و gunê بمعنای زن در زبان یونانی) برگزیده شده، و نتیجتا واژه های "زن ستیز" و "زن ستیزانه" یا "میزوژین" از آن مشتق گردیده است.

2. Léon Abensour, Le féminisme, des origines à nos jours, Delagrave, Paris, 1921, p. 35

در مورد "وحشیگری"، اصطلاحی که پندارهٔ حیوانیت مردمان شکارچی و گردآورندهٔ دیرینه و میانه سنگی را دربردارد، باید گفت که این نامگذاری لاقبل غیرعلمی است، ورنه تحقیرآمیز و نژادپرستانه.

۰۲ فرضیه مبنی براینکه بشر در آغاز در روابط جنسی فاقد هر نوع قاعده بوده است، فرضیه ایست بی بنیان. مارکس و انگلس علت این وضع فرضی را در ضرورتی که افراد بشر برای گرد هم آمدن بمنظور تولید وسائل معیشت احساس میکردند میدانند. حال آنکه چنین استدلالی این واقعیت را در نظر نمیگیرد که در دورهٔ بشر شدن (humanisation) و در ابتدای تاریخ، چندین عامل در میان بوده که مانع آن میشده که گردهم نیایند در حال تشکل بشکل اختلاط جنسی باشد. در واقع، رقابت و نزاع های پی در پی میمونهای نر بشرنما برای "نرتخمی انحصاری" مادهها شدن، با احتمال زیاد امکان هر نوع اختلاط جنسی در میان بشر در حال تشکل را از میان برده، و استقرار ممنوعیت مطلقا تخلف ناپذیر روابط جنسی میان نرها و ماده های يك گروه بشری مشخص در حال تشکل، یکی از شرائط پیشین پیدایش هر نوع زندگی بشری بوده است (۱).

۰۳ انگلس طبقه بندی هنری مورگان را در مورد سیستم های خویشاوندی و اشکال خانواده در طول تاریخ، انگونه که در کتاب "جامعه باستان" وی آمده، بی هیچ انتقادی پذیرفته است. حال آنکه امروزه چنین طبقه بندی اعتبار علمی اش را از دست داده است. بعنوان مثال، ویلیام اچ. آر. ریورز (W.H.R. Rivers) (۲)، شاگرد مورگان، اظهار میکند که سیستم خویشاوندی هاوایی که بعقیدهٔ مورگان در دوره ای وجود داشت که خواهران و برادران ان بایکدیگر امیزش کرده و تشخیص افراد همخون و غیرهمخون بعمل نمیا مده است، برخلاف نظر وی، يك سیستم خویشاوندی متفاوت با سیستم تیره ای برون همسری (exogamie) نبوده، بلکه يك شکل ساده شدهٔ آنست؛ اگر بنظر میاید که اصطلاحات سیستم خویشاوندی هاوایی، گروههای متفاوت همخون را تشخیص

۰۱ رجوع کنید به صفحات ۴۹ تا ۵۸ این کتاب.

2. William H.R. Rivers, "On the Origin of the Classificatory System of Relationships", in Anthropological essays presented to Edward B. Taylor, Clarendon Press, Oxford, 1907, pp. 309-323

نمیدهد ، علتش این نیست که این تشخیص هنوز بعمل نیامده ، بلکه برعکس باین خاطر است که اصطلاحات بیان کننده<sup>۴</sup> این تشخیص دیگر مورد استفاده نیست . باین ترتیب ، سیستم خویشاوندی هاوائی در هیچ جا مشاهده نشده و بدون بنیان است . با فرو ریختن این سیستم ، خانواده<sup>۵</sup> همخون نیز ( که قرار بوده با این سیستم خویشاوندی منطبق باشد ) دیگر نمیتواند از آن استنباط شده و تخیلی باقی میماند ؛ و از آنجا که این شکل از خانواده بنویه<sup>۶</sup> خود باعث تصور وجود<sup>۷</sup> مرحله<sup>۸</sup> پیشینی از اختلاط کامل جنسی شده است ، صحت وجود این نوع روابط نیز همراه با پنداره<sup>۹</sup> خانواده همخون فرو میریزد .

۰۴ انگلیس تصور میکند که شناخت نقش بیولوژیک مرد در تولیدمثل به آغاز تاریخ بشری برگشته و اگر در جامعه<sup>۱۰</sup> مبنی بر حق مادری نسب از راه زن پرده میشد ، علتش رواج " ازدواج گروهی " که مانع تشخیص پدریت بیولوژیک میشد بوده است . حال آنکه اسناد قوم نگاری و نیز اساطیر مردمان باکتابت بما ثابت میکنند که در تمام طول عصرسنگ ، بشر از ارتباط میان آمیزش جنسی و بچه زائیدن بی خبر بوده است : حق مادری بر پایه<sup>۱۱</sup> شناخت و باز شناخت انحصاری نقش زن در تولیدمثل قرار داشته است .

۰۵ بعقیده<sup>۱۲</sup> انگلیس ، تکامل خانواده و تغییرات قواعد جنسی ، بترتیب از اختلاط جنسی آغاز پیدایش بشر تا شکلبندی خانواده<sup>۱۳</sup> همخون و خانواده پونالوائی و خانواده یارگیر ، نه بدنیاال تغییرات شرایط مادی زندگی اجتماعی ، بلکه بوسیله<sup>۱۴</sup> محرك درونی خودش ، بوسیله<sup>۱۵</sup> استقرار يك حلقه<sup>۱۶</sup> بیش از پیش وسیع تحریم زنا با محارم ، برحسب انتخاب طبیعی ، بعمل آمده است . انتخاب طبیعی ، یعنی يك نیروی محرك غیر اجتماعی ، برای تحمیل مناسب ترین قواعد ازدواج بمنظور پیشرفت نوع بشر ، تا سطح نهادهای اجتماعی نیز مداخله میکند : انتخاب طبیعی ، جانشینی " خانواده<sup>۱۷</sup> همخون " بر " اختلاط جنسی " و جانشینی " خانواده<sup>۱۸</sup> پونالوائی " بر " خانواده<sup>۱۹</sup> همخون " را تبیین مینماید ؛ خانواده<sup>۲۰</sup> یارگیر نیز بدنیاال همین محرك درونی بیولوژیک از درون " خانواده پونالوائی " ظاهر میشود . حال آنکه نه تنها علم جدید وراثت هرگز نتوانسته است صحت این فرضیه را تأیید کند ، بلکه بعلاوه چنین فرضیه ای با تز ماتریالیسم تاریخی خود انگلیس منطقا<sup>۲۱</sup> ناهماهنگ است .

۰۶ تفسیری که غالباً از اصطلاح " ازدواج گروهی " ( که



انگلس شیوهٔ رایج دورهٔ "وحشیگری" میدانند) شده است، این توهم را ایجاد کرده که "گروههای زنان" با "گروههای مردان" روابط جنسی داشته اند. حال آنکه "ازدواج گروهی" بمعنای قراردادیست میان دو جماعت یا دو گروه تیره ای که اعضایش همسر یا همسران خود را بطور فردی مطابق بامیل خود برای هر مدتی که بخواهند، از میان اعضای گروه دیگر انتخاب میکنند. در این رابطه، اصطلاح ازدواج "چندهمسری" بسیار مناسب تر بنظر میاید. بعلاوه، این ازدواج، برخلاف نظر انگلس، به تشکیل خانواده - خانواده یونالوائی - منجر نمیشود. چگونه میتوان از وجود خانواده سخن گفت وقتی که میدانیم که زوج ها تنها بمنظور روابط جنسی بایکدیگر متحد میشده اند: ازدواجشان نه مستلزم هم مسکنی بود، نه مستلزم همخوراک بودن و نه کمک اقتصادی متقابل بیکدیگر کردن، باضافهٔ اینکه بقول خود انگلس، زن و شوهر گاه هر یک بطور جداگانه در قبائلی میزیسته اند که هزاران کیلومتر از یکدیگر دور بوده و زبان یکدیگر را نیز نمیفهمیده اند (۱). باوجود این، و باوجود تأیید تقدم زمانی سیستم خویشاوندی تیره ای بر سیستم خویشاوندی خانوادگی و قبول اینکه خانواده نهادیست که بعداً همزمان با پیدایش تمدن مکتوب بوجود آمده است، مورگان و انگلس از بکار بردن اصطلاح "خانواده" دست برنمیدارند. حال آنکه، تا پیش از پیدایش خانواده یارگیر (در عصر مس و مفرغ)، که مستلزم هم-مسکنی زوج، تسلط جنسی شوهر بر زن و اعمال قدرت دائمی بر زن و فرزندان است، مسئله خانواده مطرح نبوده است: "خانواده یونالوائی" مفروض، چیزی جز یکی دیگر از تخیلات مردم شناختی مورگان نیست.

۰۷. علاوه بر توضیح بیولوژیک گذار از "ازدواج گروهی" به ازدواج یارگیر، انگلس توضیح دیگری ارائه میدهد که بهمان اندازه قابل اعتراض است: ازدواج یارگیر توسط زنان، که تحت تاثیر شرایط اقتصادی زندگی، شروع به خفت اور و ستمگرانه تلقی نمودن روابط جنسی باچندین مرد کرده و خواستار "نجات" از آن و ازدواج موقت یا دائم فقط با یک مرد شده اند، انجام یافت. او اضافه میکند که

"این پیشرفت نمیتوانست از جانب مردان آغاز شده باشد، حداقل برای اینکه آنها هیچگاه - و نه حتی تا با امروز - تصور چشم پوشی از لذات

1. Friedrich Engels, L'Origine de la famille, de la propriété privée et de l'Etat, Ed. Sociales, Paris, 1971(1884), p.47

ازدواج گروهی [چند زنی] را نکرده‌اند."<sup>(۱)</sup>

اولاً، ابدا روشن نیست که چگونه زوال اقتصاد اشتراکی اولیه و ازدیاد جمعیت میتواند روابط جنسی را، آنهم تنها برای زنان، خفت آور کند. ثانیاً، انگلس در جایی دیگر در تناقض با گفته بالا خود میگوید:

"خانواده یارگیر، که خود ضعیف تر و ناپایدارتر از آنست که داشتن یا حتی طلب یک اقتصاد خانگی مستقل را ضروری کند، اقتصاد خانگی کمونیستی را - که از زمانهای پیش باقی مانده بود - ابدا بهم نزد."<sup>(۲)</sup>

و در بندهای دیگر نیز تصدیق میکند که این تغییرات اقتصادی تنها در مرحله بالائی بربریت (عصر آهن) که در آن خانواده یکتا-همسر تشکیل شد انجام گرفت. بدیت ترتیب، در تئوری انگلس دوره تاریخی و علل "اقتصادی" گذار به ازدواج یارگیر، ناشناخته و نامفهوم باقی میماند. ثالثاً، در مورد نقش بدعت گذار زنان در این دگردیسی، نمیتوان آنرا تزی منطقی و قانع کننده تلقی نمود: قطعی بنظر نمیاید که مردان بدلیل چشم پوشی نکردن از ازدواج گروهی نتوانسته باشند که ازدواج یارگیر را برقرار کنند. عکس آن خیلی منطقی تر بنظر میاید: ازدواج یارگیر که خود شامل انقیاد جنسی زن به مرد و همه خفت هائی است که اجبار وفاداری به یک مرد برای زن خلق میکند، نه میتواندسته راه حلی برای خفت و ستم فرضی زنان در ازدواج گروهی باشد و نه کار اینان؛ این نوع ازدواج تنها میتواندسته است یک نهاد تحمیل شده بر زنان باشد. تمام استدلال انگلس بر روی این اصل پوچ و ایده آلیستی بنا شده که زنان زندگی جنسی را بمثابه باری تلقی کرده و از آن متنفر بودند، و در نتیجه، مالکیت جنسی انحصاری زن توسط مرد "فدیه" ای بوده که زنان، بعلت اینکه آنرا از "واگذاری خود!!" به جماعت مردان آزاد میکرد، از آن بخوبی استقبال نموده اند<sup>(۳)</sup>. انگلس، تحت تاثیر فرهنگ ویکتوریائی اش، باور نمیکند که زنان احساس لذت جنسی کرده و میکنند. حال آنکه امروزه بهترین دلائل علمی ثابت میکنند که زن از نظر بیولوژیکی برای فعالیت جنسی، از نظروفورجفتگیری

1. F. Engels, Ibid., pp.53-54

2. Ibid., p.50

3. Ibid., p.52

و وفور اوج لذت جنسی، مستعدتر از مرد است. پرسشی پیش میاید که اگر در ازدواج گروهی مختص کمونهای اولیه، بگفته انگلس زن در برقراری رابطه جنسی با هر مردی که خود میخواست و نه با هر مردی که از او تقاضا میکرد آزاد بود، برای چه خود را از نظر جنسی تحت استثمار احساس میکرد؛ و نیز چگونه زنان خواسته اند نهادی مانند "وفاداری به شوهر" را خلق کنند که نگاهداریش مستلزم وجود تهدید دائمی تن دادن خود به شدیدترین تنبیهات، حتی مرگ، میباشد. آیا وجود تنبیه زنا، نشانهٔ **تحمیل بیرونی** وفاداری به شوهر و **امتناع زنان** از تسلیم شدن به آن نیست؟

۰۸ انگلس پیدایش خانواده یکتاهمسر را آغازستمکشی زنان تلقی میکند

"یکتاهمسری ... بصورت انقیاد یک جنس توسط جنس دیگر، بمتابه اعلام ستیزه بین جنسها، که تاکنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشت است، پدیدار میگردد." (۱)

حال آنکه، بنابر استدلال خودش، این شکل از ازدواج نمیتواند -  
 نسته اولین شکل روابط ستیزه آمیز میان زن و مرد بوده باشد. زیرا انگلس نه تنها از سرشکستگی و ستمدیدی زنان در اواخر دورهٔ رواج ازدواج گروهی (هر چند که بناحق) سخن میکويد، بلکه بدرستی نیز میپذیرد که پیش از پیدایش خانواده یکتاهمسر، خانواده ای بنام خانوادهٔ یارگیر رایج بود که بدنیا عمل تحقیر- آمیز ربودن زن و تجاوز به او، و یا خریدن وی، تشکیل میشد (۲). اگر به این شیوه خفت اور انعقاد ازدواج، تحمیل تهدید آمیز وفاداری به شوهر و رسم حق دوستان مرد به خوابیدن با زن در شب عروسی (۳) را نیز اضافه کنیم، تعجب آور است که چگونه انگلس تناقض میان این واقعیات مربوط به ازدواج یارگیر و ادعاهای دیگرش که مبنی بر "برتری زنان در خانه" یا "احترام زیاد برای زنان" (۴) در همین نوع خانواده است را نمی بیند. بدین ترتیب، این خانواده یارگیر، و نه خانواده یکتاهمسر، است که

1. Ibid., P.64
2. Ibid., PP.47,49,55
3. Ibid., P.53
4. Ibid., P.50

باید بعنوان اولین شکل خانواده که در آن ستیزه میان زن و مرد بطور قهراً میز اعلام شده است تلقی گردد.

۹. انگلس از شرایط تاریخی پیدایش کشاورزی و تکامل آن از کشاورزی زنانه با کج بیل و آبیاری طبیعی (صیفی کاری و باغبانی) به کشاورزی مردانه با گاواهن و آبیاری مصنوعی، و نیز از اهمیت کشاورزی زنانه بی خبر است. او تصور میکند که مردمان آسیائی دوره نوسنگی ("مرحله پائین بربریت")، برخلاف بومیان آمریکائی ایندوره، کشاورزی اولیه (یا همانا کشاورزی زنانه) را نمی شناخته اند و تنها در عصر مفرغ ("پایان مرحله متوسط بربریت") بوده که باین فعالیت پرداخته اند (۱). در واقع، او مانند مورگان و سایر دانشمندان قرن نوزده، بناحق به تقدم زمانی دامداری بر کشاورزی معتقد است (۲). حال آنکه، حفریات باستانشناسی آغاز قرن بیستم، و نیز تجزیه و تحلیل بوم شناختی و وراثت شناختی انواع گوناگون حیوانات اهلی، این نظم را وارونه کرده است: اهلی کردن نباتات پیش از اهلی کردن حیوانات انجام یافت (۳). در حالیکه اولین تجربیات بذرافشانی و برداشت غلات وحشی از دوره میانه سنگی خاورمیانه (۱۳۰۰۰ - ۸۰۰۰ سال پیش از میلاد) آغاز شد، اهلی کردن احشام تنها در دوره نوسنگی انجام گرفت (تنها حیوانی که در دوره میانه سنگی اهلی شد، سگ بود). در حقیقت، انگلس از دو واقعیت تاریخی بسیار عمده بی اطلاع بوده و یا لاقول آنان را دست کم میگیرد: اولی، کشف و اختراع کشاورزی توسط زنان است (۴)، و دومی اشتغال زنانه به اولین شکل کشاورزی، یعنی کشاورزی با کج بیل یا با خیشی که خود زنان آنرا میکشیدند، در تمام مدت چهار هزار سال دوره نوسنگی تمدنهای جهانی (۸۰۰۰ - ۴۰۰۰ ق.م). بعلاوه، کشف کشاورزی بخشی از مجموعه کشفیات و اختراعاتی بود که توسط زنان انجام گرفته و انقلاب نوسنگی را بوجود آورد:

1. Ibid., P.147
2. Loc. cit.
3. Elizabeth Fisher, *Woman's Creation*, Anchor/Doubleday, New York, 1979, PP.190-191.
4. — Gordon Childe, *Le mouvement de l'histoire*, Arthaud, Paris, 1961(1936), PP.56-58.  
— Gordon Childe, *L'Europe préhistorique*, P.B.Payot, Paris, 1962(1958).  
— Graham Clark, *Préhistoire de l'humanité*, P.B.Payot, Paris, 1962.

اختراع سفالگری، کارگاه نساجی، طرز تهیه نان و آبجو (۱)، و نیز اهلی کردن حیوانات (۲) کار زنان بوده است.

حال که از میزان ضعفها و کاستی های علمی کتاب "منشاء خانواده ۱۰۰۰" فردریک انگلس اطلاع یافته ایم، زمان آن فرا رسیده که به معرفی محتویات دفتر حاضر که نقد و پاسخی بر تز اصلی اثر فوق میباشد بپردازیم. تئوری که در این دفتر ارائه شده به وجود پیشین سیستم اجتماعی که متاسفانه بنادرست "مادرسالاری" خطاب گردیده صحه میگذارد و، بعلاوه، همین سیستم را تحت عنوان مناسب تر جامعه "زن محوری" یا "ژینو-سانتریست" (Gyno-centrist) مطرح کرده و بازمیشکافد. وجود اختلافات طبقاتی و مبارزات اشتهای ناپذیر لاینفک طبقات اصلی جوامع مابعد آن را نیز یک اصل موضوعه و امری بدیهی تلقی مینماید. در این رابطه، تئوری کتاب حاضر در کنار مارکسیسم قرار میگیرد. با این وجود، یک فرضیه اساسی آن را از مکتب فوق جدا میگرداند. این تئوری، برخلاف مارکسیسم، که پیدایش محصولات اضافی و مالکیت خصوصی و سائل تولید را منشاء تنزل مقام زنان می شمارد، کشف تاریخی پدریت بیولوژیک (نقش مرد در تولید فرزندان) و آفرینش نهاد پدریت اجتماعی (بازشناخت اجتماعی - حقوقی نقش مرد در تولید فرزندان) و سیستم پدر-سالاری متعاقب آن را عامل نهائی ستمکشی مشترک و ویژه زنان قلمداد میکند.

این رساله، با وجود آنکه عمدتاً به وصف شرائط تاریخی کشف ارتباط میان جماع و زایمان، به کند و کاو دیالکتیک پدر-یت اجتماعی و قدرت پدری، و به چگونگی استقرار تدریجی مرد-سالاری و پدرسالاری پرداخته، لیکن پدنبال تحلیلی همه جانبه از جوامع پدرسالاری معاصر نمیباشد. آنچه که در این پژوهش مورد نظر قرار گرفته، یک بررسی کلی از چگونگی تکامل روابط زن و مرد در اعصار اولیه و باستانی تاریخ، از زمان پیدایش بشریت تا مرحله شکل گیری جوامع پدرسالاری، و مقایسه برخی از جنبه های آن با روابط موجود در جوامع پدرسالاری، میباشد.

1. Gordon Childe, 1961, Op. cit.
2. - O.T.Mason, Woman's Share in Primitive Culture, Appleton, N.Y., 1911(1894), P.151.  
- Elise Boulding, The Underside of History, Westview Press, Colorado, 1976, P.114.

در آغاز رساله، تز مارکسیستی نقش تعیین کننده مالکیت خصوصی در تنزل مقام زنان، انگونه که در کتاب "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" انگلس آمده، مو-شکافانه تحت سؤال قرار گرفته و علل نارسائی آن برشمرده شده است. بدنبال آن، عدم حضور ابعاد "تولیدمثل" و "تولید خانگی" در برداشت مارکسیستی از دینامیسم روابط اجتماعی-تاریخی و پیشرفت جوامع بشری به روی صحنه اذهان آورده شده است. به امر تولیدمثل، نه بعنوان یک پدیده طبیعی و صرفاً بیولوژیک، بلکه عمدتاً بمنابۀ یک روند اجتماعی، تاریخی، دیالکتیکی و مادی برخورد گردیده است. تئوری اساسی این کتاب مبنی بر آنست که روند تولیدمثلی حاوی نیروهای تولیدمثلی، کار تولیدمثلی اجتماعی حمل و زایمان، روابط اجتماعی تولیدمثلی و آگاهی تولیدمثلی بوده، و پایه مادی اش، که چندین بار در طول تاریخ دگرذیسی یافته، تعیین کننده انواع گوناگونی از این مقوله از روابط اجتماعی و آگاهی وابسته بآن بوده و هست. اهمیت تولیدمثل و تولیدخانگی که در ارتباط عملی بایکدیگر قرار دارند، از آنجا ناشی میشود که عناصرشان در یک مرحله مشخص از تکامل خود حول خاستگاه استقرار رابطه انقیاد-استیلاء میان زن و مرد، یعنی حول نهاد پدریت اجتماعی، میگردند. روند تولیدمثلی و روابط مردسالاری/پدرسالاری بمنابۀ روندی مستقل از روند تولیدی و روابط طبقاتی مطرح گردیده است. با این وجود، دو روند فوق پیوندی تنگاتنگ و جداناپذیر بایکدیگر داشته، بموازات هم عمل کرده و دو زیربنای مادی متفاوت رشد و تداوم زندگی اجتماعی را تشکیل میدهند. این دو زیربنا عبارتند از زیربنای تولیدی و زیربنای تولیدمثلی. این در واقع الگوی ناقص اجتماعی-تاریخی مارکسیستی ارتدکس را تکمیل کرده و بر روی "دو پایه اش" می نشاند. الگوی نوین مارکسیست-فمینیستی که جایگزین الگوی سنتی شده، قادر به تبیین ابعاد وسیعتری از رشد و تداوم زندگی اجتماعی میباشد.

در بخش پسین، بمنظور بسط تزیهای مطرح شده و ایجاد زمینه ای برای درک بهتر دگرذیسی های بعدی روابط زن و مرد، چگونگی پیدایش جوامع زن محوری عصرسنگ و خصلت های ممیزه آن ارائه گردیده است. برای کسب پنداره ای هرچه واقعی تر از این نوع جوامع، عمدتاً از داده های تاریخی-پومی (ethno-historiques) یا بطور دقیق تر از گزارشات اولین میسیونرها و جهانگردان غربی قرون پانزده تا نوزده میلادی استفاده گردیده است. زیرا که از یکسو، بیرون کشیدن تحریفات اخلاقی یا مذهبی این گزارشات، بعلت ساده لوحانه و شفاف بود-

نشان بس آسان تر از دست یابی به واقعیات زندگی مردمان جوامع بی‌کتابت (۱) از طریق آثار مردم شناسان معاصر است که اکثراً در جریان زندگی و تحقیق در میان این مردمان، آگاهانه یا نا-آگاهانه، با عبارت پردازیها و مفهوم سازیهای آکادمیک، پدیرجات گوناگون، سعی به تطبیق مشاهدات و داده های جمع-آوری شده خویش با یک کادر تحلیلی تئوریک و ایدئولوژیک از پیش ساخته شده و اثبات نظریات خویش کرده و میکنند؛ و از سوی دیگر، داده های تاریخی-بومی جزئیات فراوانی از زندگی روزانه مردمان بی‌کتابت را در دورانی که آنان هنوز تحت تأثیر فرهنگ غربی قرار نگرفته بودند، دربرداشته و در این رابطه برای بازفرینش سیستم اجتماعی غالب عصر سنگ بسیار معتبر تر از داده های بوم شناختی دهه های اخیر میباشند.

فصل بعدی به چگونگی کشف تاریخی نقش بیولوژیک مرد در تولیدمثل و به تاثیرات واژگون کننده آن بر روابط زن و مرد اختصاص داده شده؛ و صفحات متعاقب آن به بررسی مکانیسم-های گوناگون آفرینش و تثبیت پدریت اجتماعی در ادوار تاریخی مابعد کشف پدریت بیولوژیک و جوامع بی‌کتابت درگیر این قضیه، پرداخته است.

پنداره غالب در سرتاسر کتاب مبنی بر آنست که پدریت اجتماعی نهائی است که مستلزم غصب مردانه بدن زن و نیروی کار تولیدمثلی زنانه حمل و زایمان، بمنظور غصب محصول اینکار، یعنی فرزند زن، میباشد. غصب مردانه زنان و کودکان نه تنها غصب نیروی کار تولیدخانگی و نیروی کار پرورش کودکان توسط زنان را بدنمال میکشد، بلکه مستلزم غصب همه فعالیت های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی عمده جامعه نیز هست؛ زیرا که مردان، بعنوان پدر، ضرورتاً مسئول تامین معیشت و حداقل رفاه مادی و معنوی "متصرفین" خویش گردیده اند.

در باب بعدی، اشاراتی به واقعیات تاریخی مقاومت مسلحانه زنان در برابر استقرار خانواده و مردسالاری گردیده است. این مقاومت در چارچوب جوامع جدائی گزینی که جوامع آمازونی خوانده میشوند صورت گرفته است. اهمیت سیاسی شکلبندی آمازونها در اعصار مس و مفرغ در آنستکه این پدیده تاریخی افشاگر بنا موزی جمعی مبنی بر عدم مقاومت زنان در برابر حوادث تاریخی که موجب انقیادشان به مردان گردیده میباشد.

فصول آخر دفتر حاضر نشان میدهد که چگونه بدنبال درهم شکستگی این مقاومت و برقراری بعدی جوامع مادرتهاری - مردسالاری عصر مفرغ، سیستم پدرتهاری و پدرسالاری زنستیزانه بطور جهان شمول و قهراً میز بر زنان همه طبقات اجتماعی عصر آهن و اعمار بعدی تحمیل گردید. تحمیل قهراً میز پدرسالاری، ابتدا با استفاده از قدرت مالکیت خصوصی مردانه بر زنان طبقات حاکم صورت گرفت، و پس از آن با آفرینش مذاهب یکتاپرستانه<sup>۶</sup> جهان شمول و صاحب کتاب آسمانی، بر زنان طبقات متوسط و پائین نیز گسترش یافت.

در خاتمه کتاب، علاوه بر دستکاریها، توضیحات و روشنگر-یهای بیشتر، نکات نوینی نیز بچشم میخورد. الف: یکمانی نقش تعیین کننده زیربناهای تولیدمثلی و تولیدی در تکامل زندگی اجتماعی یادآوری گردیده است. ب: تکنولوژی پیشگیری از حاملگی و تولیدمثل مصنوعی، از آنجا که دیوار میان قلمروهای عمومی و خصوصی زندگی اجتماعی را ویران ساخته و آزادی و ارادمکرائی را در تجربه مادریت باب میکند، بمثابة پایه مادی یک دگرپرسی واقعی در روند تولیدمثل بشری تلقی شده است. و بالاخره اشاره ای کوتاه نیز به این امر رفته که آزادی زنان، علاوه بر آنکه مشروط به شرکت متساوی آنان در روند تولید اجتماعی است، مستلزم الغاء نهاد پدریت، یعنی الغاء هر نوع "حق" پدری و انحلال سیستم مردسالاری/ پدرسالاری ملازم آن نیز میباشد. چنین الغاء و انحلالی تنها از طریق بازتصاحب زنانه بدن و محصولات کار تولیدمثلی زن، یعنی فرزندان زن، به همراه بازبرقراری مدنی و عرفی سیستم مادرتهاری (۱) و شرکت متساوی مردان در تولیدخانگی و پرورش کودکان، بعنوان خویشاوند مادری، دوست و یامستول، و نه بعنوان پدر غاصب، میسر است.

ارائه تحلیلی از روابط مردسالاری/ پدرسالاری جامعه ایران بر مبنای دستاوردهای این رساله، بدون شك وظیفه ایست که باید هرچه زودتر بدان جامعه عمل پوشید. با این وجود، اگر در این فاصله، مطالعه کتاب حاضر سئوالات، رهنمودها و بحث هائی در میان آزاد اندیشان برانگیزد، یکی از اهداف نگارش آن مسلماً بتحقق درآمده است.

۱. لازم بیادآور است که سیستم مادرتهاری بمعنای بازشناخت انحصاری پیوند میان مادر و فرزند (بهمراه تحریم بازشناخت پیوند میان پدر و فرزند) بوده، و نباید با سیستم "مادرسالاری" (که هرگز وجود هم نداشته) اشتباه شود.



فصل اول

انگلز و نارسائی تز مالکیت خصوصی

فردريك انگلس در كتاب "منشاء خانواده ، مالكيت خصوصى و دولت" (۱۸۸۴) موقعيت ممتاز زنان در جوامع ايتدائى يعنى همان جوامع عصر سنگ ، را مرهون اين امر ميداند كه آنان كنترل اقتصاد معيشتى اشتراكى و بويژه بازپخشى ادوقه اشتراكى را ، كه همه افراد ، از زن و مرد ، به اردوكاه يا روستا مياوردند در دست داشتند (۱). بنظر انگلس ، عوامل ديگرى از جمله ازدواج مادرمكانى ، سيستم توالى و ميراث مادرتبارى ، اعتقاد همه اعضاى يك تيره به داشتن يك حده مشترك ، بر خوردارى مادران از حق بحث و انعقاد ازدواج (بارگير) فرزندانشان ، و بالاخره برخوردارى دارى زنان از حق بركنارگردن رئيس تيره ، نيز ، در ترفيع امتياز اجتماعى آنان دخالت داشته اند (۲).

برمبناي نظريه انگلس ، منشاء دگرگونى سازمان اشتراک-کمی مبنی بر حق مادری و دگرديسى عميق موقعيت زن را بايد در برقرارى مالکیت خصوصی و خانوادگی وسائل توليد ، كه با پيشرفت توليد در سطحى وسيع تر امکان يافته بود ، جستجو نمود . بدینصورت كه ، با پيشرفت نيروهاى توليدى ، يعنى با تكامل وسائل توليد و نيروهاى كار ، تقسيم مجدد كار و توليد محصول اضافى ، فعاليتهاى مردان (دامدارى ، كشاورزى باگاواغن ، صنعتگرى و بازرگانى) در مبادله منشاء ارزش ، سود و ثروتهاى خصوصى قابل انباشت گرديد و نقش توليدى ويژه زنان در محدوده مصرف خصوصى و خانگى قرار گرفت بدون اينكه قابل عرضه شدن به بازار باشد . بدین ترتيب ، زن در مقابل عمل انجام شده قرار گرفته و خود را براى نخستين بار در موقعيتى حقير در برابر مرد باز يافت ؛ و مرد در پائين بردن او به مرتبه برده خانگى ، محروم از مالکیت و كنترل كار و ابزار و محصول كارش ، و حتى در قرار دادنش در ردیف اموال خویش ، درنگ نکرد .

1. F. Engels, Op. cit., p.50

2. Loc. cit.

بعلاوه ، به تائید انگلس ، مالکیت خصوصی تازه کسب - شده<sup>۱</sup> مرد میبایست حفظ شده و به فرزندان منتقل میشد ؛ بهمین جهت بازگشت ثروت مانند گذشته به تیره و جماعت غیرممکن گردید . مرد بنابراین زن را مجبور نمود که فرزندان برایش بیاورد که منحصرأ به خود او تعلق داشته باشند : نسب زنانه به نسب مردانه دگردیسی یافت . بعقیده<sup>۲</sup> انگلس ،

"برافتادن حق مادری ، شکست جهانی - تازیخی جنس مؤنث بود" (۱) .

باوجود اینکه انگلس اصطلاحات نامناسبی مانند "مادر-سالاری" و "برتری زنان" - اصطلاحاتی که مفهوم اقتدار یا استیلای اینان را دربردارد - بکار برده است<sup>۳</sup> هرگز مفهوم یکنوع استیلای زنان بر مردان را گسترش نداده ، و حتی درمورد اصطلاح "حق مادری" تائید میکند که

"من بخاطر رعایت ایجاز به این نامگذاری قناعت میورزم . ولی این يك نامگذاری نامناسب است ، زیرا در این مرحله اجتماعی هنوز چیزی بنام "حق" ، بمعنای حقوقی آن بوجود نیامده بود" (۲) .

بعلاوه ، مردم شناسی اجتماعی مدرن نتوانسته است وجودجوامعی را که در آن زنان بر مردان و کودکان حکمرانی میکرده یا میکنند محقق سازد . در واقع ، از آنجا که در جوامع عصرسنگ "قدرت" يك متغیر سیاسی نبوده ، "حکمرانی" و "استیلای" زنان یا مردان در آن زمان نامفهوم و غیرقابل درک است . بنابراین میتوان پیشنهاد کرد که از این پس بجای اصطلاح "مادرسالاری" ، که پنداره رونوشت برابر با اصل "پدرسالاری" را ارائه میدهد ، اصطلاح سیستم "زن محوری" یا "ژینوسانتریست" (gyno - centriste) ، که بیانگر سیستمی است که در آن زنان ، بدون اعمال استیلاء بر مردان و کودکان ، هسته<sup>۴</sup> سازمان اجتماعی را تشکیل میدهند ، بکار برده شود (۳) .

1. Ibid., p.57

2. Ibid., p.44

۳. جامعه<sup>۴</sup> زن محوری ، که در صفحات ۷۱ تا ۱۱۲ این کتاب شرح داده خواهد شد ، يك تیپ آرمانی (Type idéal) است ، (بقیه زیرنویس صفحه بعد)

با وجود صحت دو اصل موضوعه 'تئوری مارکسیستی تاریخ زنان، یعنی علاوه بر اینکه زنان در عصر سنگ در محور يك سیستم اجتماعی تساوی گرا قرار داشته اند، بلکه ستم کشی آنان نیز يك پدیده اجتماعی دیررس و تاریخدار بوده است، لیکن بر هسته اصلی این تئوری که مالکیت خصوصی وسائل تولید را منشاء ستم کشی ویژه آنان تلقی میکند، ایرادات بسیاری میتوان برشمرد. زیرا از یکسو، تئوری مارکسیستی علت برقراری "سیستم زن - محوری" را در اولین جماعات بشری به کنترل زنانه اقتصاد معیشتی اشتراکی نسبت میدهد بی آنکه روشن کند که بچه دلیل در ایندوره از تاریخ کنترل اقتصاد اساساً در دست زنان بوده و توسط هر دو گروه جنسی، و یا تنها از جانب مردان، اعمال نمیشده است. و از سوی دیگر، استدلال پیدایش تقسیمات مجدد کار در بین مردان و ظهور مالکیت خصوصی وسائل تولید در دست برخی از آنان، بدلائل زیر قادر به تبیین منشاء ستم کشی ویژه و مشترک زنان نبوده و سفسطه ای غیر مستدل باقی میماند:

۰۱ فرضیه انگلس روشن نمیکند که بچه ترتیب کنترل اقتصاد و بویژه محصولات کار اشتراکی که در متن جامعه زن - محوری در دست زنان بود، یچنگ مردان افتاد؟ چگونه "محصولات اضافی" از دست زنان بیرون آورده شد؟ بعبارت دیگر، این فرضیه مکانیسم و جریاناتی را که در پشت روند تاریخی غصب انحصاراً مردانه، محصولات اضافی وجود داشت، نشان نمیدهد.

۰۲ با در نظر گرفتن اینکه عده کمی از مردان جهان تملک خصوصی وسائل تولید را داشته و دارند، انگلس نمیتواند بما توضیح بدهد که چرا سلطه بر زنان و بهره کشی از آنان در بین همه مردان عمومیت داشته و دارد.

۳ فرضیه انگلس نمیتواند بما توضیح بدهد که بچه جهت در بعضی جوامع بی طبقه معاصر، مانند برخی قبائل استرالیائی، زنان تحت ستم و استیلاي مردان قرار داشته، و برای چه در حالیکه

يك الكوی فرضی یا يك ساخت فکری و مجرد از جوامع عصر سنگ است که در خملت هایشان اغراق شده است. عناصر مجرد برپایه مشاهدات قوم نگاری جوامع بی کتابت معاصر قرار دارد، ولی ساختی که از آن حاصل میشود تشریح کننده هیچ جامعه مشخصی نبوده، تنها برای ارائه و تفسیر موقعیت عمومی زنان در ایندوره بکار میرود (جامعه سرمایه داری کارل مارکس در کتاب "سرمایه" نمونه ای از يك تیپ آرمانی است).